

# توحید عملی و توحید نظری

<?xml encoding="UTF-8">

ایاک نعبد و ایاک نستعین : پروردگاران آنها و تنها ترا می‌پرستیم و تنها و تنها از تو استعانت می‌جوئیم. با اینکه انسان گمان می‌کند؛ که توحید یکی از مسائل اسلام است و هزاران مسئله دیگر در اسلام در کنار توحید قرار گرفته است، ولی وقتی با نگاهی دقیق‌تر می‌نگرد می‌بیند اسلام سراسرش توحید است یعنی تمام مسائل آن چه آنها که مربوط به اصول عقائد است و چه آنها که به اخلاقیات و امور تربیتی و یا به دستور العمل‌های روزانه ارتباط دارد همگی یکجا و یکپارچه توحید است.

در منطق اصطلاحی وجود دارد که می‌گویند. تحلیل و ترکیب این دو کلمه که در آنجا در فکر بکار می‌رود از علوم طبیعی اتخاذ شده است. و مراد این است که همانطور که در عالم ماده تجزیه و ترکیب است، یعنی همه مرکبات تجزیه می‌شود به عناصر اولیه و اگر آن‌عناصر را ترکیب کنند دو مرتبه آن مرکب تشکیل می‌گردد، و در اندیشه‌ها و فکرها نیز همین طور است. تمام اندیشه‌ها و افکار بشر را فیلسوفان می‌گویند به اصل عدم تناقض بر می‌گردد. یعنی اگر تحلیل و تجزیه بکنند، بازگشت به این اصل مسلم بدیهی می‌نماید.

در اسلام چنین اصلی وجود دارد که همان توحید است، یعنی تمام مبانی اسلامی را اگر تحلیل کنیم بازگشت به توحید می‌کند.

اگر نبوت و معاد را که دو اصل دیگر از اصول اعتقادی هستند و یا امامت را مورد تحلیل قرار دهیم در شکل دیگر، توحید است. و اگر دستورهای اخلاقی و یا احکام اجتماعی اسلامی را مورد بررسی قرار دهیم در شکل دیگر، توحید است. و اگر دستورهای اخلاقی و یا احکام اجتماعی اسلامی را مورد بررسی قرار دهیم در شکل توحید خودنمایی می‌کنند.

ما این بحث را اینک بهمین مقدار اکتفاء می‌کنیم و تفصیل بیشتر آن را به مورد دیگری ایکال می‌نمائیم. در تفسیر المیزان، در موارد متعددی این مطلب بیان شده است.

توحید نظری و توحید عملی در اسلام دو توحید وجود دارد : نظری و عملی. توحید نظری مربوط به عالم شناخت و اندیشه است. یعنی خدا را به یگانگی شناختن، و توحید عملی یعنی خود را در عمل یگانه و یک جهت و در جهت ذات یگانه ساختن. به عبارت دیگر توحید نظری یعنی ناخت‌یگانه بودن خدا، و توحید عملی یعنی یگانه شدن انسان!!

نکته‌ای که می‌خواهم تذکر دهم این است که در سوره حمد آنچه از اول سوره تا این جا آمده است مربوط به نوع اول یعنی توحید نظری است، و از این جا (ایاک نعبد) به بعد بیان توحید عملی است. اینجا است که انسان بع عظمت‌بی‌مانند این سوره کوچک پس می‌برد و نمونه واضحی از اعجاز این کتاب کریم را در این سوره کوچک درمی‌یابد. راستی انسان نمی‌تواند از شگفت‌خودداری نماید، که چگونه بر زبان مردی امی و درس نخوانده و در محیط امیت و بی‌سوادی و بی‌خبری از علم و فرهنگ این چنین سخنانی جاری می‌شود که از نظر عمق و ژرفا

بزرگترین حکمای الهی را به فکر فرو می‌برد و از نظر عذوبت و سلاست در حدی است که انسان هرگز از تکرار آن سیر نمی‌شود.

توضیح مطلب این که :

جمله‌ها و کلماتی که از اول سوره تا "مالک يوم الدين" گذشت؛ یک سلسله مسائل شناختی درباره خداوند مطرح ساخت. او "الله" است، او "رحمان" است، او "رحیم" است، او "رب العالمین" است، او "مالک يوم الدين" است. به علاوه او ذاتی است که "محمود" علی الاطلاق است، همه حمدها و سپاسها به او تعلق دارد. راستی تمام الهیات در این چند کلمه گنجانیده شده است. عمده‌ترین مسائل الهی در این چند کلمه طرح شده است.

علمای و حکماء اسلام به حق استنباط کردند که طرح این مسائل از طرف قرآن، دعوت به غور در عمق و ژرفای این حقایق است، قرآن نمی‌خواهد که ما صرفاً با لقلقه زبان این کلمات را بر زبان آوریم بلکه می‌خواهد حقایق اینها را درک نمائیم.

آن که در نماز خود خدا را با این اوصاف یاد می‌کند در حقیقت در مقام ارعای ناخست خداوند به این اسماء و صفات است.

شناخت این که او "الله" است یعنی ذات کامل و شایسته پرستش که همه موجودات عالم بالفطره متوجه اویند. به عبارت دیگر شناخت و اقرار و اعتراف به موجودی که کامل مطلق است، نقص، کاستی و نیستی و نیاز را در او راهی نیست، و به همین دلیل همه چیز از او و متوجه او و به سوی او است.

شناخت آنکه او رحمن است که جدا بایستی (چنانکه بحث کردیم) انسان اندیشه‌اش را بسیار دقیق و لطیف کند تا بتواند خدا را باین صفت بشناسد. یعنی درک کند که سراسر وجود، مظهر رحمانیت ذات حق است، آن چه از او صدور می‌یابد جز خیر و رحمت نیست، هیچ موجودی از آن جهت که موجودی است از آن جهت که منتسب به ذات حق است یعنی از آن جهت که عینی و واقعی است جز خیر و رحمت نیست شریعت و نعمت از جنبه‌های عدمی و نسبی و اضافی اشیاء است نه در جنبه‌های وجودی و فی نفسه آنها. (1)

شناخت آن که او رحیم است. بنده‌ای که خدا را با این صفت می‌خواند ادعا می‌کند که با این مرحله از معرفت و شناخت رسیده که نه تنها نظام خلق و صدور اشیاء را تشخیص می‌دهد که مظهر ذات حق است، نظام بازگشت اشیاء به سوی حق نیز نظام خیر و رحمت است یعنی موجودات از رحمت آمده و به رحمت باز می‌گردند.

این به معنی سبقت و تقدم رحمت بر غضب و نعمت است و به تعبیر دیگر : نعمت و عذاب نیز اگر درست شناخته شود رحمتی است در لباس نعمت.

به عبارت دیگر : خداوند متعال دارای صفات جمال و صفات جلال است. صفات جمال از قبیل علم و قدرت و حیات و جود و رحمت، و صفات جلال از قبیل قدوسیت، جباریت، منتقمیت و امثال اینها.

خداوند متعال در مرتبه ذات خود دارای دوگانگی نیست که مثلاً نیمی از ذاتش رحمت و خیر و جود و ربوبیت باشد و نیم دیگر قدوسیت و جباریت و انتقام. و همچنین خداوند از همان حیث و در همان مرتبه‌ای که خیر و جود و رحمت است جبار و منتقم نیست، بلکه نوعی تقدم و تاخر میان اسماء و صفاتش حکمفرما است.

اهل حکمت و معرفت تحقیقات بسیار جالب و عمیقی در این زمینه کرده‌اند که از بارزترین محصولات اندیشه بشری است و تنها افرادی که از قریحه‌ای سرشار توأم با تعمقی فراوان و پی‌گیری خستگی ناپذیر برخوردار بوده‌اند به عمق این حقایق رسیده‌اند.

آري نوعي تقدم و تاخر ميان اسماء و صفات پروردگار حکم فرماست يعني بعضي از اسماء و صفات زائیده و مولود بعضي ديگر است. بطور کلي صفات جماليه بر صفات جلالیه تقدم دارند صفات جلالیه مولود و زائیده صفات جماليه است. آنکه جباريت و منتقمش بر هر چيز ديگر تقدم دارد "يهو" خدای ساختگی يهود است، نه "الله" خدای واقعي جهان و معرفي شده از طرف قرآن.

اينجاست که به خوبی مي توان درک کرد که چرا "بسم الله" قرآن با رحمان و رحيم توأم است نه مثلاً با جبار منتقم، زيرا نمايش هستي از نظر قرآن، نمايش الله رحمان رحيم است. و حتي جباريت و منتقميت نيز شکلي ديگر از رحمانيت و رحيميت است.

البته پيدااست که رحمت رحيميه، يعني رحمتي که موجودات در بازگشت به سوي حق مشمول آن مي شوند، در درجه اول شامل حال اهل ايمان است يعني آنها هستند که آنچه به آنها مي رسد ظاهراً و باطنا رحمت است. رحمتي است در صورت رحمت نه در صورت نقيمت، رحمتي است مطلق نه نسبي.

اينکه گفته مي شود فرق رحمان و رحيم اين است که رحمان مربوط به دنياست و رحيم مربوط به آخرت، يا گفته مي شود که رحمان شامل همه مردم اعم از کافر و مؤمن مي شود اما رحيم شامل حال مؤمنين مي گردد مقصود همان است که قبلاً توضيح داديم.

دنيا و آخرت از آن نظر که دو جهانند با يکديگر فرق دارند که يکي اعتبار رحمت را از ماده و تبصره "رحمان" و ديگري ازماده يا تبصره "رحيم" يا مثلاً رحمتهاي مشترک کافر و مؤمن از يک ماده و يا تبصره تامين شده باشد و رحمتهاي خاص اهل ايمان از ماده يا تبصره ديگر.

جهان هستي اينچنين تقسيمات ندارد؛ تقسيم هستي از نظر رحمت اين است که جهان "آمده" دارد و "بازگشتن" جهان "از اوئي" دارد و "به سوي اوئي". خداوند رحمان ست يعني آمدن و "از اوئي" جهان مظهر رحمت است، و خداوند رحيم است يعني بازگشتن و "به سوي اوئي" جهان نيز مظهر رحمت است. حتي جهنم و عذاب الهي که مظهر جباريت و انتقام الهي است نيز مولود رحيميت او است. در اينجا بيش از اين نمي توان توضيح داد. او مالک يوم الدين است. در اينجا معرفت و شناخت ديگري مطرح است.

بنده مدعي شناخت سرانجام آفرينش است يعني آن که او ميداند روز جزائي است و در اين روز منکشف خواهد شد که هيچ اسباب و وسيله اي اصالت نداشته و ملک و مالک بالاصله خداوند بوده است. اينها همه با آن تفسيرهائي که قبلاً گفته شد، در قلمرو توحيد نظري است، يعني توحيد که از مقوله شناخت است و اين شناختها فوق العاده لازم و ضروري است. و هيچگاه نبايد گفت که اين مرحله يک مرحله ذهني است و ضرورتي ندارد خير، بلکه در اسلام شناخت خودش اصالت دارد و تا اين مرحله نباشد انسان در عمل پيش نخواهد رفت.

اما آيا مرحله کافي است؟ يعني اگر انسان فقط بشناسد و بفهمد موحد محسوب شده است؟ خير؛ بلکه اين شناختن و فهميدن مقدمه شدن است. يعني بايد بشناسد و بفهمد تا بشود. (توحيد عملي) آنگاه که مي گوئيم اياک نعبد توحيد عملي را آغاز نموده ايم و مي خواهيم اظهار يگانه شدن کنيم.

ريشه لغت عبادت در زبان عربي وقتي که چيزي رام، نرم مطيع بشود؛ بطوريکه هيچگونه عصيان و تعدي و مقاومتی نداشته باشد، اين حالت را تعبد مي گویند.

در قديم راهها و جاده ها اين طور نبود که مانند امروز بوسيله ماشين هاي راه سازي اول راه را بسازند بعد روي آن

راه بروند، بلکه راهها با رفتن ساخته می‌شد و لذا در روزهای اول بطوری بود که سنگ‌ریزه‌ها خرد و نرم می‌شدند و مقاومتی در مقابل عابرین نداشتند، پای انسانها و حیوانها را آزار نمی‌دادند بلکه رام و آرام بودند، در حالیکه راهی که بیراهه بود سنگها زیر پا نا آرام و عاصی بودند. این طریق یعنی راهی که نرم و رام شده بود می‌گفتند : طریق معبد. (2)

انسان عبد و معبد یعنی کسی که رام و تسلیم و مطیع است و هیچ گونه عصیانی ندارد. این گونه بودن یعنی رام و مطیع بودن. یک ذره عاصی نبودن، حالتی است که انسان باید فقط نسبت به خداوند داشته باشد. عبد خدا بودن یعنی این حالت را نسبت به ذات حق و فرمان‌های ذات حق داشتن. و اما توحید در عبد بودن و در عبادت، به معنی این است که در مقابل هیچ موجود دیگر و هیچ فرمان دیگری این حالت را نداشته باشد، بلکه نسبت به غیر خدا حالت عصیان و تمرد داشته باشد. پس همواره انسان باید دو حالت متضاد داشته باشد، تسلیم محض خدا، و عصیان محض غیر خدا. این است معنی ایاک نعبد خدایا تنها تو را می‌پرستیم و غیر تو را نمی‌پرستیم. باید توجه داشت اطاعت آنهائیکه خداوند دستور اطاعت آنها را داده مثل پدر و مادر امام و رهبر جامع شرایط، همه در واقع اطاعت خدا است. زیرا چون خدا گفته است اطاعت می‌کنیم هر رشته‌ای که به اینجا برسد عبادت خدا است، ولی هرچه در کنار خدا قرار بگیرد، یعنی در عرض خدا قرار بگیرد نه در طول، شرک است.

شرک‌ها و توحیدها در قرآن مصادیق گوناگونی برای شرک آمده است که ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم که ضمناً معنی توحید عملی قرآن اجمالاً روشن می‌گردد.

#### 1- افرایت من اتخذ الهه هواه (فرقان 43)

آیا دیدی آن کس را که هوای نفس خودش را معبود خودش قرار داده است. در این آیه انسان شهوت پرست مشرک شمرده شده است مثنوی گوید :

مادر بت‌ها بت نفس شماست چونکه آن بت ما را و این بت اژدهاست آهن و سنگ است نفس و بت شرار آن شرار از آب می‌گیرد قرار سنگ و آهن زآب کی ساکن شود آدمی با این دو کی ایمن شود پس از آن جا که می‌گوئیم ایاک نعبد و معبودیت غیر خدا را نفی می‌کنیم، مدعی این مطلب شده‌ایم که خدایا ما به فرمان تو هستیم نه به فرمان میل‌ها و هواها و هوس‌ها و شهوت‌های خودمان.

#### 2- اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله (سوره توبه آیه 31)

در حالیکه یهودیان و مسیحیان را مذمت می‌فرماید می‌گوید! آنان بدون آنکه مستندی از امر خدا داشته باشند، خبرهای خودشان (حبر عالم یهود را گویند) و راهب‌های خودشان را، خدای خویش قرار داده‌اند و پرستش می‌کنند.

میدانیم یهودیان و مسیحیان علما و مقدسین خود را به آن شکل که بت‌پرست‌ها بت را عبادت می‌کردند عبادت نمی‌کردند. یعنی آنها را مثلاً سجده نمی‌کردند بلکه همین قدر بود که در مقابل آنان متعبد بودند، یعنی بدون آن که از طرف خداوند اجازه داشته باشند مطیع و تسلیم آن‌ها بودند و در حقیقت مطیع میل‌ها و هواهای نفسانی آنها بودند، هر چه آنان به میل و هوای خود می‌گفتند اینها می‌پذیرفتند. خداوند در آنجا می‌فرماید اطاعت از حقوق خاصه پروردگار است و هر کس که دستور دهد م شود اطاعت کرد. خبرها و راهب‌ها را که خدا دستور نداده چرا اطاعت می‌کنند؟

پس آنجا که می‌گوئیم ایاک نعبد یعنی خدایا، هیچ گروهی را به نام روحانی و به نام قدیس و به نام دیگر عبادت نمی‌کنیم، کورکورانه اطاعت نمی‌کنیم، هر کس را تو فرمان داده‌ای اطاعت کنیم می‌کنیم و هر کس را که تو فرمان نداده‌ای اطاعت نمی‌کنیم.

اگر رسول خدا را اطاعت می‌کنیم از آن جهت است که تو صریحا فرمان او را واجب کرده‌ای.

اگر ائمه اطهار را به عنوان اولی الامر اطاعت می‌کنیم چون تو فرمان داده‌ای. اگر فرمان مجتهدان جامع شرایط یعنی علمای متقی عادل آگاه را اطاعت می‌کنیم به حکم این است که پیغمبر و ائمه اطهار که فرمانشان را تو واجب الطاعه کرده‌ای به ما این چنین دستور داده‌اند.

3- قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لایتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله (سوره آل عمران آیه 64)

این همان آیه‌ایست که رسول الله در سال 5 یا 6 هجری بصورت بخش‌نامه به سران کشورهای دنیا فرستاد.

بگو اهل کتاب، ای کسانی که خودتانرا به یک کتاب آسمانی مستند می‌کنید، هنگی بیائید بسوی یک حقیقتی که برای همه ما علی السویه است، نه ما می‌توانیم بگوئیم بما اختصاص دارد و نه شما می‌توانید ادعا کنید مخصوص شماست، و آن "الله" است. بیائید هیچ چیزی را شریک او قرار ندهیم. تا آنجا که می‌فرماید : و الا یتخذ بعضنا بعضا...

برخی از ما برخی دیگر را "رب" و صاحب اختیار نگیریم، هیچ کدام دیگری را عبادت و اطاعت نکنیم، معبود و مطاع نگیریم، تنها خدا را "رب" و معبود و مطاع بدانیم و بس.

این نیز یکی دیگر از مظاهر توحید عملی قرآن است که می‌فرماید : هیچ انسانی انسان دیگر را رب خودش قرار ندهد و انسانی انسان دیگر را مربوب خوی نسازد. پس معنی ایاک نعبد این است : خدایا تنها ترا "رب" و مطاع قرار می‌دهیم و هیچ معبود اجتماعی نداریم و هیچ انسانی را و فرمان انسانی را در برابر تو و فرمان تو مطاع قرار نمی‌دهیم.

4- و تلك نعمة تمنها علي ان عبدت ان بني اسرائيل (شعراء 22)

موسی بن عمران وقتی که با فرعون روبرو شد و او را دعوت کرد فرعون با خشونت گفت : تو همان کسی هستی که در خانه ما بودی و در زیر دست ما بزرگ شدی. و ان کار مهم و زشت (مراد همان کشتن قبطنی است) را انجام دادی. موسی جواب داد : حال این منت را بر سر من گذاشت در مقابل اینکه بنی اسرائیل را بنده خودت قرار

داده‌ای؟ یعنی آیا تو می‌گوئی من هیچ نگویم در مقابل این عملت که بنی اسرائیل را بنده ساخته‌ای؟!

ملاحظه می‌کنید که حضرت موسی، فرعون مآبی یعنی همان استبداد فرعون را تعبید نامیده است. بنی اسرائیل هیچگاه فرعون را سجده نمی‌کردند، بلکه فرعون آنها را ذلیل ساخته و به اطاعت اجباری و کار اجباری و بهره‌کشی وادار کرده بود و هر نوع حق اختیار و آزادی را از آنها سلب نموده بود. آنها عملا در مقام فرعون رام و مطیع بودند. پس ایاک نعبد یعنی خدایا تن به تبعیدها و تذلیل‌ها و اطاعت‌های اجباری و بهره‌کشی و سلب حق و اختیار و آزادی نمی‌دهیم.

اینها نمونه‌هاییست که در قرآن آمده است و نمی‌توان روشن‌گر معنای توحید عملی باشد. توحید عملی همان

است که در اصطلاح علمای اسلامی توحید در عبادت می‌گویند که مراد توحید در عینیت خارجی است. یعنی آنکه واقعیت وجود انسان هم یگانه شده باشد.

خلاصه آنکه در اسلام کافی نیست که مسلمان تنها در مرحله فکر و اندیشه موحد باشد و خدا را در ذات و صفات

و افعال به یگانگی بشناسد و بداند و درک کند که اگر به او پیشنهاد کنند که درباره خدا شناسی بحث کند، بتواند 6 ماه در اطراف خدا سخن بگوید، این چنین شخصی نیمی از توحید را دارد، و نیم دیگر آن است که در عمل یگانه گرا باشد، بلکه یگانه شده باشد. آن هنگام که خدا را با تمام اوصاف شناخت و در اطاعت و تسلیم نیز یگانه بود می‌توان گفت موحد است.

همانطور که قبلاً اشاره کردیم، این جاست که به عظمت سوره حمد پی می‌بریم و راستی شگفت آور است که چگونه شخصی که هیچگاه در عمرش درس نخوانده و با فیلسوفی برخورد نکرده و هیچ دانشمندی را ملاقات نموده، بتواند در اولین سوره کتابش کلمات را طوری تنظیم کند که تمام مکتبش را در یک قطعه کوچک بگنجاند، توحید نظری را در چند جمله کوتاه و در کمال اوج و تعالی بیان کند و توحید عملی را در یک جمله کوتاه ایاک نعبد نشان دهد!!

انحصار عبادت در جمله نعبد - از نظر دستور زبان عربی، ایاک، مفعول نعبد است و به حسب طبع اولی می‌بایست پس از فعل بیاید و گفته شود نعبدک و اگر اینطور بود معنایش این بود. خدایا ترا پرستش می‌کنیم. ولی علمای ادب می‌گویند تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر یعنی اگر یک کلمه که جایش مؤخر است مقدم بدارند علامت انحصار است. اختصاص به زبان عربی ندارد و در فارسی هم چنین است بنا بر این معنای این جمله می‌شود: خدایا تنها تو را پرستش می‌کنیم و رام و مطیع تو هستیم و مطیع هیچ کس و هیچ فرمانی که ناشی از فرمان تو نباشد نیستیم. پس جمله ایاک نعبد یک جمله است به جای دو جمله. جمله اثباتی یعنی در مقابل خدا تسلیم هستیم و جمله نفی یعنی در مقابل غیر خدا هرگز تسلیم نمی‌شویم.

در این جمله روی این بیان، همان ایمان و کفری که از شعار توحید استفاده می‌شود، گنجانده شده است مسلمانان که می‌گویند: لا اله الا الله در آن واحد یک ایمان و یک کفر را ابراز می‌دارد: ایمان به خداوند و کفر به غیر خدا.

در آیه الكرسي می‌خوانیم: لا اکراه فی الدین، قد تبین الرشد من الغی، فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی (بقره 256)

اینک که حقیقت آشکار شده، هیچگونه اجبار و اکراهی در کار نیست، آنکس که مومن به الله باشد در حالیکه در همان آن کافر به طاغوت، (آنچه که مظهر طغیان است) باشد، آنکس، رستگار گشته و عروة الوثقی یعنی دستگیره محکم را چنگ زده است.

ایمان در اسلام، بدون کفر عملی نیست، بلکه همواره بایستی در کنار تسلیم به خداوند، انکار مظاهر طغیان قرار گیرد، تا ایمان کامل گردد.

ضمیر جمع نکته جالبی که در اینجا که مرحله توحید عملی و مرحله "شدن" انسان است وجود دارد این است که در کلمه نعبد ضمیر جمع آورده شده و بصورت مفرد یعنی اعبد گفته نشده است. گفته نشده: "من تنها تو را می‌پرستم" بلکه گفته شده "ما، تنها تو را می‌پرستیم". آن نکته در این مقام ساخته شدن انسان است این است که انسان همانطور که در پرتو شناخت خدا و توجه به او ساخته می‌شود نه در صورت غفلت از او و بی‌خبری از او، همانطور که در عمل و فعالیت ساخته می‌شود نه با نظر و اندیشه محض انسان در ضمن عمل اجتماعی و همراهی و هماهنگی با جامعه توحیدی ساخته می‌شود نه منفصل و جدا از قافله اهل توحید. انسان موجودی

است فکري الهي، عملي، اجتماعي. انسان بدون اندیشه و شناخت انسان حقيقي نيست. انسان بريده شده از خدا و غافل از خدا انسان نيست انسان انديشنده الهي بريده از جامعه توحيدى نيز انسان ناقص است. پس در حقيقت معني اياک نعبد اين است :

خدایا ما مردم جامعه توحيدى در حرکتى هماهنگ همه با هم بسوي تو و گوش بفرمان تو روانيم.

اياک نستعين تنها از تو کمک مي خواهيم. از غير تو کمک نمي خواهيم و استعانت نمي جوئيم. اين جمله مفيد توحيد در استعانت است. توحيد در استعانت يعني تنها از او کمک خواستن و تنها از او استمداد کردن و تنها به او اعتماد کردن. ممکن است در اينجا سوالي مطرح شود و مي توان اين سؤال را به دو گونه مطرح کرد : يکي از نظر اصل استمداد و استعانت. از نظر علماء تعليم و تربيت و علماء "اخلاق"، انسان بايد اعتماد به نفس داشته باشد. اعتماد به غير و استعانت و استمداد از غير انسان را موجودي اتکالي و ضعيف مي سازد بر خلاف اعماد به نفس که قوا و نيروي انسان را بيدار و زنده مي کند. طبق اين اصل بايد به خود تکیه داشت نه به غير اعم از اين که آن غير خدا باشد يا غير خدا. به همين دليل علماء امروز "توکل" را که اعتماد به خدا است و موجب سلب اعتماد از خود است نفي مي کنند و غير اخلاقي مي شمارند.

ممکن است اين سؤال بصورت ديگري مطرح شود و آن اين که چرا نبايد از غير خدا استعانت و استمداد جست اينکه غير خدا را نبايد عبادت کرد منطقي است و اما اينکه از غير خدا نبايد استعانت و استمداد جست چه منطقي دارد؟ خداند، عالم را عالم اسباب قرار داده و ما انسانها را به انسانهاي ديگر و به اشياء ديگر نيازمند ساخته است و ما ناچار براي رفع نيازهاي خود بايد از اشياء ديگر و از انسانهاي ديگر در زندگي کمک بگيريم و استمداد کنيم.

درپاسخ اين سؤال بايد بگوئيم که مطلب چيز ديگري است. و اينطور نيست که هر گونه کمک گيري از غير خدا و اعتماد به غير قبيح باشد؛ خير، بلکه خداوند اصولا انسان را موجودي نيازمند به غير خلق کرده يعني جامعه انسانها اينطور است که هر کس به ديگري محتاج است و اينکه مي بينم در سفارشات اسلامي دائما امر به تعاون مي کنند نمايانگر همين حقيقت است.

در قرآن مجيد مي فرمايد :

تعاونوا علي البر و التقوي (مائده 2)

در کارهاي نيك يکديگر را مدد برسانيد، کلمه تعاون از ماده عون است. اگر استعانت از غير، در هيچ حدي جايز نبود پروردگار سفارش به تعاون نمي کرد، بلکه مي رساند : شما بيکديگر محتاج هستيد و لذا بايستي يکديگر را مدد و ياري کنيد.

شخصي در حضور حضرت امير به اين تعبير دعا کرد؛ خدایا مرا محتاج خلق خودت نگردان!

حضرت فرمود :

ديگر اينطور نگو؛ عرض کرد پس چه بگويم؛ فرمود بگو خدایا مرا محتاج بدان خلق خودت قرار نده. و منظور اين است که جمله اول نشدني است زيرا نحوه خلقت انسان، اين طور است که همواره در پيش برد زندگي دنيايي خودش ديگران نيازمند است. پس در جمله اياک نستعين نمي گويد که انسان نبايد استمداد از ديگران بجويد. پس مطلب چيست؟

آنچه این آیه شریفه می‌رساند این است که : آن اعتماد نهائی و آن تکیه‌گاه قلب انسان یعنی آنچه که در واقع و نفس الامر انسان به آن تکیه دارد بایستی خدا باشد و آنچه که از آنها در دنیا استمداد می‌جوید آنها را به عنوان وسیله بدانند. و بدانند که حتی خود انسان قوای وجودی او، نیروی بازوی او نیروی مغزی او همه و همه وسائلی هستند که خداوند آفریده و در اختیار او نهاده است و سر رشته در دست او است. و لذا چقدر انسان در دنیا به وسایلی اعتماد می‌کند ولی بعد می‌بیند که بر خلاف انتظارش آن وسیله کمکی که باید بکند انجام نداد. گاهی می‌شود که بقوای خویش اعتماد می‌کند و می‌بیند که حتی آنها نیز تخلف می‌ورزند. تنها قدرتی که اگر انسان به او تکیه کند و برنامه‌اش را با او تنظیم کند هیچ نگرانی نخواهد داشت خدا است.

نوشته‌اند که در یکی از جنگها رسول اکرم(ص) از لشکر کناره گرفت و در روی تپه‌ای در حدود اردوگاه خودش استراحت کرد و بخواب رفت. اتفاقاً یکی از افراد شجاع دشمن در حالیکه مسلح بود و گردش می‌کرد نگاهش به رسول الله افتاد و او را شناخت و بسیار خوشحال شد از این که او را تنها یافته و الان او را خواهد کشت. در حالیکه رسول الله خوابیده بود وی بالای سرش ایستاد و فریاد کشید : محمد! تو هستی؟ حضرت نگاهی کرد و فرمود : آری من هستم. گفت : چه کسی می‌تواند ترا از دست من نجات دهد؟ رسول الله بدون درنگ فرمود : خدا!!

آن مرد که چنین انتظاری نداشت گفت الان بتو نشان خواهم داد و یک قدم عقب رفت تا ضربت خود را قوی‌تر بزند. ناگهان پایش به سنگی اصابت نموده و محکم به زمین خورد! حضرت بسرعت از جای برخاست و بالای سرش ایستاد و فرمود : چه کسی ترا از دست من می‌تواند نجات بدهد؟ اینجا بود که آن مرد از روی فتانت پاسخ داد : کرم تو! و رسول الله او را عفو فرمود.

غرض این است که معنی این جمله نه آن است که انسان در جهان به هیچ وسیله‌ای نباید دست استمداد دراز کند بلکه بایستی در عین استمداد مسبب الاسباب را نیز بشناسد و بداند که سر رشته وسایل و اسباب در دست او قرار دارد.

-----  
پی نوشت ها :

1- برای توضیح و تفصیل بیشتر رجوع شود به کتاب عدل الهی - تالیف مرتضی مطهری.

2- و يقال طریق معبد الي مذلل بالوطيء (مفردات راغب)

\*\*\*\*\* برگرفته از کتاب آشنایی با قرآن جلد 2، مطهری، مرتضی؛